

در معنای حضور تاریخی و تفکر به حقیقت هستی

باسمه تعالی

در سلسله نکاتی که در پیش دارید بحث در رابطه با «پرسش از ذات تفکر» است به معنای طرح پرسش در باب ذات انسان، به عنوان وجودی که انسان در نزد خود دارد و انسان می‌تواند از طریق خود به «وجود» بیندیشد، با نظر به همه گستردگی که برای «وجود» هست و انسان با حضور در «وجود» به معنای مطلق آن نسبتی با آن برقرار می‌کند تا با انتظاری که برایش پیش می‌آید با «وارستگی» تمام آماده گشایش افقی باشد که آن افق در خود، اموری را ظاهر می‌کند، اموری که در عین حضور در آن افق، حالت «ابژگی» ندارند، زیرا در وجودی که ما از آن بیرون نیستیم، آن امور حاضرند. با نظر به چنین حضوری به انقلاب اسلامی نظر می‌اندازیم تا با نگاه وجودی، به ذات آن از یک طرف خود را در آن بنگریم و از طرف دیگر آن را در خود احساس نماییم.

آنچه در پیش دارید تلاش برای درک نسبتی است که بین وجود انسان و هستی و انقلاب اسلامی قابل تفکر و تأمل است. البته همچنان که در پاورقی عرض شده تذکرات هایدگر در یادداشت‌های آخر عمرش تحت عنوان «گلاس‌نهایت» که گفتاری است در باب تفکر، الهام‌بخش ما در این نکات بوده است.<sup>2</sup> در هر شماره بابی گشوده می‌شود تا انسان را آماده کند برای اندیشیدن به خود و نیز اندیشیدن به اندیشه. از این جهت باید آماده حضوری باشیم که تفکر با ما تنها در همان حضور پیش آید، باشد که در درک وجودی خود، به خود آییم.

آیا تفکر، همان گشودگی است؟

1- ما عموماً ابژه‌هایی را تجربه می‌کنیم که در یک افق حاضرند اما هیچ تجربه‌ای از خودِ افق نداریم. ما نه‌تنها افق را تشخیص نمی‌دهیم بلکه آنچه به افق اجازه می‌دهد تا آن چیزی باشد که هست، هنوز اصلاً و ابداً تجربه نشده است.

افق، یک گشودگی است، هرچند گشودگی آن ظاهر نمی‌شود یا ظاهر می‌شود ولی شناسایی نمی‌گردد. حال باید از خود پرسید آیا تفکر همان گشودگی نیست که به عنوان یک قلمرو ما را احاطه کرده است؟ به عنوان حقیقت آشکار هستی، یعنی قلمرو همه قلمروها. قلمروی گشوده و فضای بیکران نامشخص که خود را از فاصله دور ابراز می‌کند و در عین حال حضور گسترده‌ای است اقامت‌دهنده. با توجه به این امر می‌توانیم معنای حقیقت آشکار و در عین حال گشوده هستی را که قلمرو همه قلمروها است در نزد خود مدّ نظر داشته باشیم.

تفکر چیست؟

---

1- تصور بنده آن است که با نظر به کتاب «گلاس‌نهایت» از مارتین هایدگر و با مواجهه با موضوعاتی که در آن کتاب به عنوان آخرین سخنان او مطرح شده، ما به مسائلی که در نزد خود داریم بهتر می‌توانیم فکر کنیم و بر این مبنا یادداشت‌هایی در نسبت با «انقلاب اسلامی، انتظار، و ارستگی» تقدیم می‌شود.

با توجه به امر فوق، خوب است به سخن آقای دکتر رضا داوری در این رابطه توجه شود که می‌فرمایند: «گر در دهه‌های اخیر بعضی فلسفه‌های معاصر با نظر به فلسفه و عرفان اسلامی فهم شده‌است، این کوشش را التقاط و درهم آمیختن افکار و آراء متباین با یکدیگر نباید دانست. بلکه جهدی فکری برای درک گذشته و فهم زمان و تاریخ و نسبت ما با قدیم و جدید و جهان متجدد است. این معنی را کسانی که مستبصر نیستند و فلسفه و علوم انسانی را صرفاً امور آموختنی می‌دانند، در نمی‌یابند. (برنامه فیلسوف- ص 754)

2- به کتاب «گلاس‌نهایت» یا گفتاری در باب تفکر از مارتین هایدگر، ترجمه سامی آستان، نشر شوند؛ رجوع شود.

2- آیا جز این است که گشودگی قضیه ای است در باره انسان تا انسان ذات خود را که همان وجودش می‌باشد دریافت می‌کند؟ آیا این نوعی بازگشت، همان بازگشت به ذات تفکر نسبت به خود نیست که به واسطه روحیه انتظار در افق گشوده «وجود» پیش می‌آید؟ بستگی دارد ما چه معنا و مفهومی از تفکر داشته باشیم. آیا تفکر آن‌طور که مردم عادی می‌فهمند، همان دانایی به اموری است که ابژه ما قرار می‌گیرند، یا تفکر، تفکر نسبت به «وجود» است و آنچه موجب نظر به وجود می‌شود؟ امری است که در شماره‌های بعدی مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

راهی برای دورکردن بشریت از انهدام

3- اگر باید به ریشه‌ها برگردیم، آیا جز این است که اصیل‌ترین بنیان و ریشه هر انسانی همان «وجود» است که در آن سکونت دارد و سکنی می‌گزینند؟ با چنین بازگشتی به خود یا به «وجود» که اتفاقاً انقلاب اسلامی به عنوان تاریخی که وجود ما را در بر گرفته، در ذات خود متذکر آن است. آری! با چنین بازگشتی به خود و یا به وجود می‌توان خطر انهدام را از بشریت و از جهان دور کرد، هرچند ما هنوز نسبت به این گستردگی که در نسبت ما با «وجود» و با تاریخ پیش می‌آید، تأمل کافی و دقیقی نکرده‌ایم؟ تا معلوم شود اگر انسان‌ها در این آخرین دوران، در اصیل‌ترین بنیان خود حاضر نشوند، با مشغول‌شدن به توهمات بسی گسترده و بی‌نهایت، سهمگین‌ترین تلاش‌ها را در نفی خود به کار می‌برند.

انقلاب اسلامی؛ مصداق متعین «وجود»

4- هایدگر بنا دارد با به میان‌آوردن «مسیر تفکر»، ما را به «تفکر» دعوت کند و ما در این رابطه با طرح نظر به حضور بیکرانه اکنون جاودانه انسان، می‌توانیم «تفکر» را همان حضور در «وجود» مد نظر آوریم و مصداق متعین وجود در این دوران را انقلاب اسلامی بدانیم که حضور گشوده وجود است نسبت به آینده‌ای که باید با انتظار، خود را در آن حاضر کرد.

گفتگویی که باید پیش آید

5- رویگردانی هایدگر از «اراده» به سوی «گلاسنهایت» که رهایی از «اراده‌گرایی» است، منوط به حضور در نسبتی است که انسان می‌تواند با عبور از مدرنیته که اراده معطوف به قدرت است، با خدا پیدا کند. این همان انتظار در زمان و مکان تاریخی است که ما در آن قرار داریم و می‌توان در رابطه با آن سخن بگوییم. گفتگویی که هستی یا وجود انسان در بین طرفین گفتگو در میان باشد و زبان از خانه خود که همان «وجود» است به ظهور آید، به جای آن‌که ما با اراده‌های جزئی خود سخن‌سرائی کنیم و از دغدغه انهدام بشریت در این دوران غفلت نماییم، که غفلت از هستی است.

زندگی ذیل تفکر نسبت به هستی انسان

6- گذار از اراده به «نااراده» که هایدگر در آخرین گفتارهایش به میان آورده و معلوم است با طرح این نکته به دنبال حضور خاصی است، این گذار می‌تواند برای ما نیز قابل تأمل باشد، از آن جهت که او این گذار، یعنی گذار از «اراده» به «نااراده» را جستجویی می‌داند برای رسیدن به شیوه‌ای از وارستگی و سکنی‌گزینی است موثق در درون قلمرو گشوده هستی که می‌توان گفت این گذار از «اراده» به «نااراده»، سلوکی خواهد بود برای انسان این دوران در انطباق با هستی، امری که ارزش اندیشیدن بیشتر را در خود دارد، از آن جهت که عده‌ای از همفکران هایدگر معتقدند برای حضور در جهان الهیاتی

.....  
 که بشر جدید نیاز دارد مدّ نظر قرار داد و اندیشه‌های متأخر هایدگر و از جمله مطالبی که تحت عنوان گلاسنهایت مطرح کرده، می‌تواند در این رابطه قابل توجه و مؤثر باشد و در همین رابطه نیز باید گفت تفکر تأملی یا تفکر نسبت به هستی انسان، رابطه‌ای نزدیک با زندگی انسان معاصر و نیازهای قدسی او دارد.  
 ذاتی که خودش گواه خودش است

7- تفکر تأملی یا تفکری که انسان در نسبت با هستی خود برایش پیش می‌آید، یعنی همان هستی که در سرشت انسان وجود دارد، امری است که با گشودگی متفکرانه نسبت به امور برای انسان به ظهور می‌آید. لذا وقتی در دعای صباح در خطاب به حضرت حق عرضه می‌داریم: «یا مَنْ دَلَّ عَلَي ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» جز این است که آنچه مدّ نظر داریم ذاتی است که خودش گواه خودش است؟ و در این فراز از دعا به سوی چیزی نظر می‌کنیم که فراتر است از آن که حضرت حق چیزی باشد و اگرچه نظر به او در این دیدگاه و رویکرد، امری مبهم و دشوار است ولی در عین حال در همین دیدگاه، افق گشوده‌ای را مقابل خود می‌یابیم که انتظار ما را برای روبه‌رو شدن با چیزی که نمی‌دانیم چیست، زنده می‌کند و می‌فهمیم معنای «بَشْرُ الصَّابِرِينَ» تا کجاها امیدبخش است، وقتی انسان در هستی خود با گشودگی لازم، نظر به حضرت حق داشته باشد، یعنی نظر به سوی هستی، یعنی بیکرانگی و گشودگی.<sup>3</sup>  
 این همان حضوری است که آن را «تفکر» می‌نامیم

8- انسان از طریق وجود خود به سوی هستی پیش می‌رود و در هستی زمان‌مند خود، زمان را به عنوان تاریخ احساس می‌کند و از این طریق می‌توان گفت هستی می‌تواند در مسیر خاستگاه وجود انسان آشکار شود

3- عنایت داشته باشید که نظر به ذات اُحدی غیر از تفکر در کنه ذات است که بخواهیم جنس ذات را بدانیم، آنچه در روایات نهی شده، به تعبیر امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»؛ «تفکر در کنه ذات و کیفیت آن است». (چهل حدیث، حدیث شماره 12، باب تفکر). ایشان در ادامه می‌فرمایند: «اما نظر در ذات برای اثبات وجود توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء الهی است و کتب معتبره اخبار مثل «اصول کافی» و «توحید صدوق» غور در اثبات ذات و اسماء و صفات نموده ... لیکن مصیبت در آن است که در قرون اخیر بعضی جاهلان در لباس اهل علم پیدا شده که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود، نظر در معارف را که غایت مقصد انبیاء و اولیاء<sup>علیهم‌السلام</sup> است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> مشحون از آن است را حرام شمرده و هر ناسزا و تهمتی را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده، و اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست؟ متشبث شود بر حدیث «لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ». این بیچاره جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آنکه گمان کرده حکماء تفکر در ذات می‌کنند، با آنکه تفکر در ذات را و اکتناه آن را ممتنع می‌دانند و این خود یکی از مسائل مبرهنه آن علم است. و دیگر آنکه معنی حدیث را ندانسته گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود». حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در فضیلت تفکر در مورد خدا و این‌که آن مقدمه و لازمه سلوک انسانیت است، روایتی از حضرت صادق<sup>علیه‌السلام</sup> می‌آورند که حضرت فرموده‌اند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ»<sup>3</sup> افضل و برترین عبادت، استمرار تفکر در مورد خدا و قدرت اوست. و نتیجه می‌گیرند پس تفکر در حق و اثبات ذات و تفکر در قدرت و سایر اسماء و صفات، علاوه بر آنکه مورد نهی نیست، افضل عبادات است. و در جواب آن‌هایی که منع تفکر در ذات را مطرح می‌کنند، می‌فرمایند: این‌که روایت می‌فرماید: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ ضَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيراً»<sup>3</sup> در رابطه با خلق خدا سخن بگویید، نه در مورد خدا، زیرا کلام در خدا جز تحیر به‌بار نمی‌آورد. این حدیث شریف خود دلالت دارد بر آنکه مقصود از تکلم در اکتناه ذات و کیفیت آن است به مناسبت تعلیل آن، و اِلَّا تَكَلَّمْ در اثبات ذات و سایر کمالات و توحید و تنزیه آن موجب حیرت نگردد. و نیز احتمال می‌دهند که ممکن است نهی به جهت آن باشد که مردم معمولی استعداد ورود به این مباحث را ندارند.

که البته اساساً آن خاستگاه زمان‌مند است و از این جهت انسان خود را در تاریخی که در آن حاضر است می‌یابد، منتها به معنای وجودی که او خود را در آن احساس می‌کند، زیرا ماهیت انسان به عنوان هستی او مبنایی را ایجاد می‌کند که از آن طریق می‌تواند به هستی نایل شود، آری! به هستی که مبنای تفکر است. از آن جهت که انسان بی‌واسطه و مستقیم از طریق هستی خود درگیر هستی می‌شود و این همان حضوری است که آن را «تفکر» می‌نامیم.

انتظاری فراسوی ابژه‌ای خاص

9- آنگاه که در بستر هستی خود به سوی هستی، به عنوان افقی گشوده حاضر شویم، «انتظار» می‌تواند تا آنجا گسترش یابد که انسان بدون آنکه منتظر چیزی باشد که آن چیز، ابژه او به حساب آید، منتظر باشد. بدین معنا که بی‌دغدغه، از جانب ایمان به سنت‌های الهی، منتظر می‌ماند. منتظر چیزی فراسوی آنچه تصور می‌کند، یا اراده کرده باشد. این انتظار در بستر تفکر تأملی و تفکر نسبت به هستی خود برای انسان پیش می‌آید، با نظر به افقی که هیچ امر قابل اشاره‌ای که در حکم ابژه‌ای باشد، در آن نیست، نوعی از حضور است که انسان در ذات خود در آن قرار می‌گیرد، در عین گشودگی، بدون آنکه انسان در این حالت تابع اراده خاصی باشد.

تاریخی که معنای هستی را به میان می‌آورد

10- گشوده‌بودن به معنای حقیقی و نهایی آن برای انسان، در حالت معمولی دشوار است، زیرا نوعی قدم‌زدن در مسیری است که به هستی منتهی می‌شود که هیچ چیز نیست و این نوع حضور فکری والا که در رابطه با گشودگی پیش می‌آید را می‌توان «وارستگی» نامید که به ذات انسان مربوط است و نسبتی که انسان با «وجود» و یا «هستی» برقرار می‌کند، در بستر تاریخی که معنای هستی را به میان آورده که در این زمانه تاریخی است که با انقلاب اسلامی به عنوان «یوم الله» پیش آمده. نسبت توکل و قرارگرفتن در هستی

11- وارستگی در بنیان خود، گشودگی لازم را در بر دارد، آن هم گشودگی به عنوان یکی از اهداف اصلی گفتگو در بستر آزاد بودن از امری که آن را اراده کرده باشیم، بلکه جهت به ظهور آمدن «هستی»، یعنی نسبتی که هرکس در هستی خود با دیگری در آن هستی حاضر است، در عین آسودگی نسبت به چیزی که بخواهیم آن را توصیف کنیم، بلکه طرفین امیدوار هستند تا خداوند به حکم «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» آنچه را شأن آن گفتگو می‌باشد پیش آورد و در همین رابطه به ما توصیه شده با قرارگرفتن در راهی که باید قرار گیریم به خداوند توکل کنیم. آیا این همان حضور در هستی در عین توجه به گشودگی آن نیست، تا در دل آن گشودگی هرچه باید پیش آید، پیش آید؟

انقلاب اسلامی و سکونت در هستی

12- وارستگی به معنایی که گفته شد، نوعی ایستادگی و انتظار را در خود پنهان دارد، برای رویارویی با حقیقت، با گشودگی حقیقی نسبت به هستی که گشودگی ساده و آسانی نیست، زیرا مستلزم عبور از هر ابژه‌ای است که با نظر به هستی پیش می‌آید و انسان در این فضا تنها و تنها در ذات خود به هستی گشوده است و البته حضور در ذات که انصراف از هرگونه توجه به امر شخصی است، این نوع حضور در حالت معمولی امر ساده و آسانی نیست، نیاز به نوعی سکونت در هستی دارد، آری! نیاز به سکونت در هستی دارد، سکونت در جایی که هیچ چیزی نیست. این‌جا است که باید به رابطه «وارستگی» و «گشودگی» اندیشه

کرد و تفکری را که تفکر حقیقی است در خود احساس نمود تا با نظر به آینه‌ای که میدان معنابخشیدن به هر چیزی است یعنی آینه تاریخی انقلاب اسلامی، سکونت در هستی و معنابخشیدن به هر چیزی پیش آید، که دقیقاً عبور از جهان نیستانگاری است که باید درست «فهم» شود. گفتگو؛ زمینه نزول حقیقت

**13-** آیا فکر کرده ایم، امکان حرکت انسان به سوی هستی با سکنی‌گزیدن انسان در هستی خود امکان‌پذیر است؟ حضور در قلمروی بس گشوده، قلمروی که همه چیز را در پیوند با یکدیگر، درون سکونتگاه هستی گرد می‌آورد. این حضور با تفکر و اندیشه نسبت به ذات انسان به دست می‌آید و گفتگو در این فضا، هستی را نازل می‌کند تا هرکس آن را بدون توصیف در خود احساس کند در عین گشودگی نسبت به دیگران در میدان هستی‌شان که همه در هستی خود در آنجا حاضرند. این است آن نوع گفتگو که در فضای انتظار و وارستگی موجب نزول حقیقت می‌شود. هوشیاری در عرصه تفکر

**14-** وقتی گفته می‌شود «وارستگی» است که «گشودگی» را برای انسان پیش می‌آورد، بدان معنا نیست که این گشودگی باید نسبت به چیز خاصی باشد، بلکه این گشودگی، هستی انسان را که همان هویت اوست برای او پیش می‌آورد و این همان هوشیاری در عرصه تفکر است، یا همان‌طور که هایدگر تمایل دارد بگوید: تفکر، هوشیاری از «افق آگاهی از ابژه‌ها است». آری! از افق آگاهی از ابژه‌ها که البته این غیر از حضور در دوگانگی ابژه و سوژه است، بلکه نوعی گشودگی است در افق آگاهی که همان قلمرو وجود یا هستی است، قلمروی که موجب پیوند همه چیز می‌شود که جناب صدرالمتألهین آن را با جمله «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» با ما در میان می‌گذارد. حضوری از جنس «قُلُوبٌ يَّعْقِلُونَ بِهَا» است به همان معنایی که خداوند در دعوتی که شامل حضوری تاریخی- جغرافیایی است، در سؤال در نسبت منکران حقیقت قرآنی می‌فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَّعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَّسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج/46) این همان «ایمان» است که با تماشاگری پیش می‌آید و نه با مدنظر قرار دادن مفهوم حقیقت. و فراز «اشهد ان لا إله إلا الله» متذکر آن است، وقتی که جهان را از ساحت بودن اش در افق «وجود» بنگریم.

نسبتی که با «وجود»، در افقی که در این راستا پیش می‌آید، نسبت تجلی از طرف «وجود» و قبول از طرف ما می‌باشد و این همان شدن و صیورت است و اگر افقی مد نظر نباشد، که افق نظر به «وجود» است، آگاهی از ابژه صورت نمی‌گیرد بلکه تحجر و بی‌تاریخی پیش می‌آید، زیرا هر تاریخی تا آنجا در آینده خود حاضر است که افق آن تاریخ مد نظرها باشد، یعنی همان دورنمایی که بالقوه‌گی‌ها و ظرفیت‌های آن تاریخ را می‌نمایاند و این افق، افقی است وجودی، امری که بسی بالاتر از چشم‌اندازهای اقتصادی و سیاسی است. افقی است که یک تاریخ را در برمی‌گیرد و آن تاریخ، آن افق را نشان می‌دهد که در این زمانه، یعنی انقلاب اسلامی.

مطالب فوق موجب عبور جدی از سوبژگی انسان، که اومانیزم عرفی بر آن تأکید دارد تا ما را از انس با عالم وجود محروم کند، از ترس ابژه‌نشدن عالم خارج. در حالی که بحث فوق موجب حضور در دستی نسبت به عالم خارج می‌شود که هایدگر به آن نظر دارد و نه فرادستی نسبت به آن.

«گفتی» که با «شدن» همراه است

**15-** انسان نه تنها خودش در خانه هستی است بلکه به عبارت دقیق‌تر، هستی همان زبانی است که انسان‌ها در آن‌جا با یکدیگر صحبت می‌کنند، در عین استقرار در گشودگی و حضور در قلمرو «وجود» که ما را در برگرفته است. آیا این نوع حضور در خانه هستی و اینکه اجازه دهیم هستی در قوه تکلم نفس ما به ظهور آید، نوعی احساس بیشتر در عمق هستی خود و به تبع آن حضور در عمق هستی را برای انسان به همراه ندارد؟ پس چرا مولوی برای احساس هرچه عمیق‌تر خود شعر نسراید؟ و چرا ما با قرارگرفتن در عین حضور، گفتی برای احساس هرچه بیشتر خود نداشته باشیم؟ این همان گفتی است که با شدن همراه است.

«احدی» که «صمد» هم هست

**16-** گشودگی قلمرو وجود با این‌که هیچ ابژه‌ای را به میان نمی‌آورد، یک خلأ نیست تا انسان نسبت به آن بی‌تفاوت باشد بلکه وجود در آن قلمرو گشوده، خود را به عنوان یک افق بر ما آشکار می‌کند تا حالت انتظار در ما پیش آید. انتظاری که «وجود»، قلمرو گسترده خود را در مقابل انسان می‌گشاید تا تاریخی که برایش پیش آمده، همچنان برایش گشوده بماند و او خود را در میدان تفکر احساس کند، آن هم با وارستگی به معنای واقعی کلمه در عزمی راسخ برای درک حقیقت. حقیقتی ماورای سوژه‌بودن و یا ابژه‌بودن. این همان احساس احدیت حضرت حق است با هویتی که هیچ تشابهی به هویت مخلوقات که یا زاده شده‌اند و یا می‌زایند، ندارد، فقط بودن است که باید در افقی که با حضور در آغوش او پیش می‌آید، حاضر شد، به سویی که امری در میان است به صمدیت‌اش، وگرنه چرا باید اگر «احد» است، «صمد» باشد؟

انقلاب اسلامی و جواب نیاز انسان به حقیقت

**17-** عزم راسخ انسان برای درک حقیقت و آشکارشدن حقیقت را می‌توان با گشودگی در افق تاریخ مد نظر داشت، این نوع حضور نسبت به تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، به خودی خود قلمروی را مقابل انسان می‌گشاید که قلمرو نظر به حقیقت است و این نشان می‌دهد جواب نیاز انسان به حقیقت با رابطه انسان با تاریخ اتفاق می‌افتد، و آن وقتی است که تاریخ در حضوری بنیادین که انسان با وجود خود و با هستی برقرار کرده، درک شود، به عنوان چشم‌اندازی معرفت‌زا که فردا را نیز در دیروز مد نظر دارد. در چنین معنای بنیادینی است که تاریخ در برگیرنده یک آغاز می‌شود. آغازی که دارای سرچشمه‌هایی است از سنن الهی که بر تاریخ تقدم دارند و همان سنت‌ها است که انسان را در زمانه و تاریخ خود بسط می‌دهند. انسان در این حالت از یک طرف در سرچشمه‌ها حاضر است و از طرف دیگر به سوی آیند در میدان انتظار حاضر می‌شود، در عین وارستگی.

معشوق همین‌جا است، همین‌جا است

**18-** یکی از کاربران نوشته بودند در آیه «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» نکاتی به ذهن‌شان رسید از آن جهت که خداوند با این‌که در سوره «حمد» می‌خواهد به بندگانش تعلیم دهد چگونه عبادتش کنند. می‌فرماید بگویید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی بگو مرا در مسیری قرار ده که مستقیم است، نمی‌فرماید: بگو مرا به مقصد خاصی برسان و یا مرا به خودت برسان. گویا سزای در مسیر بودن هست و ذات در مسیر بودن اهمیت دارد، نه آن‌که خدایی باشد که در انتهای مسیر باشد، بلکه همان حضور در مسیر، مقصد است و خداوند در همین مسیر حاضر است. مثل مسیر اربعین که حضور در همین مسیر، کارساز است زیرا ما همیشه

در راه هستیم و در «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، خداوند به ما یاد می‌دهد از او بخواهیم ما را در مسیر قرار دهد، همین‌طور که مسیر پیاده‌روی به سوی کربلا برای زائر حیات‌بخش است، گویا زائر امام حسین «علیه السلام» به خوبی آن حضرت را در همین مسیر زیارت می‌کند و در همین رابطه خداوند در «صراط مستقیم» قابل درک است، مسیری که تمامی ندارد. مثل انسان طالب علم که در مسیر علم‌جویی انسانیت خود را پیدا می‌کند. پس اگر فرمود: «إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» به سوی خداوند است که امور شکل می‌گیرد، با همین در صراط بودن است که آن امور شکل می‌گیرد و ملاقات خداوند در جلوات مختلف‌اش در همین مسیر بودن است با همه سختی‌هایش. آیا این همانی نیست که جناب عطار می‌فرماید: تو پای به راه در نه و هیچ می‌پرسی خود راه بگویدت که چون باید رفت؟

آیا حضور در انقلاب اسلامی همان حضور در راهی نیست که انقلاب مقابل ما قرار داده؟ راهی که در عین اطمینان به حقانیت‌اش نمی‌دانیم به کجا ختم می‌شود، ولی می‌دانیم باید همچنان در این راه برویم و باز هم برویم؟ فکر می‌کنم رهبر معظم انقلاب هم بدون آن‌که بدانند کارشان به این‌جا می‌کشید، متوجه شده بودند باید خود را در راهی که برایشان پیش آمده حاضر کنند و همچنان بروند، بدون آن‌که رهبرشدن خود را از قبل در نظر گرفته باشند.

باید به رفتن در مسیر نظر کرد و امیدوار رحمت الهی و نعمتی باشیم که بر «أَنْعَمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» یعنی انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین لطف کرد. نظر شما نسبت به این برداشت چیست؟

بنده در جواب آن کاربر محترم این‌طور عرض کردم:

چه خوش صید دلم کردی، بنازم چشم مستت را که کس آهوی وحشی را از این خوش‌تر نمی‌گیرد

تنها می‌توانم عرض کنم آفرین به این نحوه نگاه نسبت به حضوری که ما باید در این عالم نسبت به خود و نسبت به حقیقت داشته باشیم و در عالم انتظار، متوجه باشیم در مسیر، آری! در مسیر است که ما نسبت به حقیقت گشوده می‌شویم و حقیقت نیز نسبت به ما گشوده می‌گردد و بودن خود را در آغوش حقیقت و حقیقت را در هستی خود احساس می‌کنیم. همه مشکل بشر امروز آن است که گمان می‌کند حقیقت، ابژه‌ای است که بیرون از خودمان باید در آن دوره‌های دور به او برسیم. در حالی‌که «معشوق همین‌جاست همین‌جاست». در حالی‌که به عنوان ابژه به آن ننگریم تا بخواهیم او را مانند هرچیز دیگر ببینیم. به گفته جناب فیض کاشانی:

گفتم زُخت ندیدم، گفتا ندیده باشی

باشی

گفتم ز گلستانت، گفتا که بوی بردی

باشی

گفتم ز خود بریدم، آن باده تا چشیدم

خود بریده باشی

گفتم لباس تقوی در عشق خود بریدم

باشی

گفتم که در فراق بس خون دل که خوردم

باشی

گفتم جفات تا کی؟ گفتا همیشه باشد

شنیده باشی

گفتم شراب لطف، آیا چه طعم دارد؟

مزیده باشی

گفتا گهی ز قهرم، شاید

گفتم که طعم آن لب، گفتا ز حسرت آن جان بر لب ت چه آید، شاید چشیده باشی  
 گفتم به کام وصلت، خواهم رسید روزی؟ گفتا که نیک بنگر، شاید رسیده باشی  
 خود را اگر نه بینی، از وصل گل بچینی کار تو فیض اینست، خود را ندیده باشی

آری! «گفتا که نیک بنگر، شاید رسیده باشی». نسبت ما با حقیقت، همیشه همین‌طور بوده و هست که اگر خود را و اهداف از پیش تعیین‌شده را نبینی «از وصل، گل بچینی» آن هم گل وصل که نوعی حضور است در بیکرانه‌ای که نامی بر آن نیست. موفق باشید  
 تفکری که ریشه در ذات گشوده انسان دارد

**19-** لازمه پیدایش عزم راسخ نسبت به حقیقت، عبور از داعیه‌های سوبژکتیو است و حاضرشدن انسان است در هستی اصیل خود، آن هم در آغوش ریشه‌های تاریخی‌اش که سرچشمه‌های انسانی او می‌باشند، سرچشمه‌هایی نسبت به حقیقت که موجب تفکر خواهند بود. تفکری که ریشه در ذات گشوده انسان دارد و به واسطه آن می‌رود تا آنچه را که به دنبال آن است پیدا کند و آن خود حقیقت است که به جهت بیکرانگی‌اش چیز خاصی نیست، ولی به جهت واقعیت‌اش و در هم تنیدگی با وجود، ما متوجه حضور آن هستیم. فقط همین.  
 گفتگو و تفکری که به میان می‌آید

**20-** ذات انسان و قلمرو گشوده هستی، دو چیز متفاوتی نیستند و توجه به این نکته مهم ما را در میدان تفکر نسبت به هر چیزی حاضر می‌کند زیرا تفکر چیزی جز تفکر در «وجود» نیست، به هر صورت که باشد، در این حالت است که فاصله‌ها نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند و گفتگو در میان می‌آید، زیرا در این نوع از گفتگو است که تفکر به معنای واقعی آن در میان می‌آید تا هر کدام از طرفین که گفتگو می‌کنند، هرچه بیشتر به ذات خود که همان هستی است، نزدیک شوند. یعنی نزدیکی به قلمرو گشوده ذات انسانی که همان استقرار در وارستگی است و رها ساختن خود در انتظاری که همراه با وارستگی پیش می‌آید. آیا در این صورت همین وارستگی که ما خود را در قلمرو گشوده هستی قرار می‌دهیم، همان تفکر محسوب نمی‌شود که به سراغ ما می‌آید؟

آفات تفکر حسابگرانه

**21-** ما با غفلت از حضور در هستی خود و محروم‌شدن از وارستگی که می‌تواند پیش‌آید، امروزه همه چیز را با سریع‌ترین و ارزان‌ترین روش می‌فهمیم و دقیقاً با همان سرعت فوراً فراموش می‌کنیم. زیرا همچنان‌که تا حال تا حدی معلوم شده ما در حال گریز از تفکر هستیم، بدون آن‌که بدانیم این بی‌تفکری به جهت آن است که خود را با کاوش‌های متعددی در تفکر حسابگرانه از تفکر هستی‌شناسانه محروم کرده‌ایم، در این حالت نه متوجه معنای وجودی خود می‌شویم و نه آن نوع وارستگی که با انتظار همراه است به سراغ ما می‌آید.  
 با ریشه‌های مان سر از خاک برمی‌آوریم

**22-** تفکری که انسان را در هستی خود حاضر کند، تفکری پر تب و تاب نیست، بلکه حضوری است در آنچه نزدیک‌ترین است و ژرفاندیشی در باره هر آنچه که مربوط به ما می‌باشد، که مربوط است به «حضور بیکرانه اکنون جاودانه» ما. در چنین حضوری جایگاه انقلاب اسلامی و انتظار آنچه در آینده آن به ظهور می‌آید، معنای خاصی به خود می‌گیرد. اینجا است که باید بدانیم «خواه قبول داشته باشیم، خواه



نه، ما گیاهانی هستیم که باید توسط ریشه‌هایمان سر از خاک برآوریم تا در هوا شکوفه کنیم و به بار بنشینیم.» امری که جهان مدرن از انسان پنهان کرده و انسان‌ها را از ریشه‌هایشان منقطع نموده، با حضور در توهم و در جهانی که ابداً واقعیت ندارد. آیا حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی آغاز شد، نوعی حضور در ریشه‌هایی نیست که متذکر آینده قدسی بشریت است؟  
انتظاری که متذکر حقیقت است

**23-** بی‌تاریخی همان بی‌ریشه‌گی است و حضور در انواع تباهی‌ها، در عصری که در حال آغازیدن تاریخی است که ما را به بازانندیشی نسبت به امروز و دیروزمان فرا می‌خواند، تا معنای انتظار و گفتگو را در هم آمیزیم و راهی را در چنین فضایی گوشزد کنیم و گرنه از داشتن بصیرت تأمل‌آمیز نسبت به عصر خود باز می‌مانیم. چیست آن بستری که موجب می‌شود تا با بشر جدید و با در نظرگرفتن ظرفیت‌هایش، به گفتگو بنشینند، بدون آن‌که از ابتدا موضوعی را مد نظر داشته باشیم، مگر انتظاری که در دل خود اثری از حقیقت را به میان می‌آورد؟ همان انتظاری که ما در آموزه‌های تشیع در آن انتظار نظر به حقیقتی داریم که سبب متصل بین ارض و سماء است، حقیقتی که هر انسانی می‌تواند در انتظار نسبت به حقیقت انسانیت، بهره‌ای از آن ببرد، در عین آن‌که در آخرین دوران، انسان کامل - به عنوان انسانیت انسان‌ها - در تعین خاص خود به ظهور می‌آید.  
انقلاب اسلامی و نجات بشر جدید

**24-** انقلاب اسلامی، وجه نهفته و پنهان انقلابی است که بشر جدید در رنسانس جهت حضور در جهانی غیر از جهان قرون وسطی در خود احساس کرد، با رابطه‌ای جدید بین انسان و جهان و جایگاه او در جهان. انقلاب اسلامی در جهان جدید حاضر شد تا از این‌که جهان جدید به یک پمپ بنزین عظیم و به یک منبع انرژی تبدیل گردد، جلوگیری شود. از این جهت نه می‌توان انقلاب اسلامی را جدای از جهان جدید درک کرد و نه عین آن. نوعی فراروندگی است از معضلی که برای بشر جدید در جهان جدید پیش آمد. با توجه به این امر باید به این نکته فکر کرد که رابطه ما با بشر جدید و جهان جدید در انقلاب اسلامی، نوعی حضور در بنیادین‌ترین بنیاد یعنی حضور در هستی انسان و گشوده شدن نسبت به هستی است که همان حضور در «جهان بین دو جهان» می‌باشد.

برکات حضور لیلۃ القدری

**25-** چرا نباید با روبه‌رو شدن با مشکلاتی که ملاحظه می‌کنید، مسئولیت عدم آمادگی خود را در روبه‌رو شدن با تاریخ جدید و بشر جدید به عهده بگیریم؟ در عین آن‌که ژرفاندیشانه متوجه هستیم هیچ گروهی و دولت مردمی نمی‌تواند روند پیشرفت آنچه را بنده حضور آخرالزمانی بشر می‌دانم، متوقف کند. بنابراین باید بپذیریم وقتی تفکر هستی‌شناسانه در میان باشد می‌توانیم در همین زمان، آری! در همین زمان، به افقی اشاره کنیم که بشر جدید در عین آمادگی برای توجه به آن، از آن غفلت کرده است. افقی که خبر از عطایی می‌دهد که انسان‌ها در همین زمانه می‌توانند به امکان شکوفایی خود در هستی بیکرانه‌شان نظر کنند و در آن حاضر شوند. امکانی که از بس نزدیک است ما از آن در غفلت هستیم. زیرا رسیدن به آنچه در نزدیکی ما است از بس گسترده است، بسی طولانی است و با انتظاری امیدوارانه می‌توانیم آن را در خود و در نزدیکی خود احساس کنیم. بدون آن‌که

خود را مشغول ایده‌ای واحد بنماییم و در اسارت آن قرار گیریم. آیا این همان حضور در لیلۃ القدری نیست که از یک طرف فرشتگان، همراه با «روح» بر انسان نازل می‌شوند و از طرف دیگر ما را به هیچ امر مشخصی متوجه نمی‌کنند؟ بلکه تنها تقدیری را که همان حضور خاصی است نزد خودمان، پیش می‌آورند. این حضور از هزار ماه برتر است، زیرا به بودن ما ربط دارد و نه به موضوع و یا آرزوی خاصی. فاصله‌ای که باید با جهان مدرن حفظ شود

26- آیا می‌توان با آنچه در تاریخ مدرن و همراه با بشر مدرن پیش می‌آید، همراهی کرد؟ با خودآگاهی تاریخی که انقلاب اسلامی به ما گوشزد کرده است، در بستر وارستگی و انتظاری که با انقلاب اسلامی برای انسان به ظهور می‌آید، باید فاصله خود را با غفلت‌های تاریخ مدرن و بشر مدرن حفظ کرد. چرا که دیگر نه آن بشر به امور والا وابسته است، نه آن تاریخ. این نوع فاصله‌گرفتن از غفلت‌های تاریخ مدرن و بشر مدرن، شبیه وارستگی نسبت به تکنولوژی‌های مدرن است که در عین استفاده از آن‌ها بتوانیم حق سلطه آن‌ها را که طبیعت‌مان را مشوش می‌کنند، از آن‌ها سلب نماییم. این با حضور تاریخی در عین انتظار و وارستگی پیش خواهد آمد و رسالتی است که ایرانیان می‌توانند با نظر به امّ القری‌بودن در جهان اسلام و چشم‌امیدی که به آن‌ها هست، سبک این نوع حضور را با زندگی خود به بشریت بنمایانند. مثل حضور در غدیر در آغاز تاریخی که با اسلام به وجود آمد، به جای حضور در سقیفه. در اینجا صرف شخصیت حضرت امیرالمؤمنین «علیه السلام» برای اهل‌اش موضوعیت پیدا کرد و 25 سال سکوت، سکوتی که هایدگر آن را مرحله‌ای از «تفکر» می‌داند و معتقد است «تفکر» در مرحله‌ای به سکوت منتهی می‌شود، و انقلاب اسلامی نماد چنین حضوری در این تاریخ است.

انقلاب اسلامی و رازگونی آن

27- اگر با مداومت نسبت به حضور تاریخی انقلاب اسلامی، به عنوان عصری از اعصار وجود و یوم اللّهی از یوم اللّهای تاریخ و به انتظار و به وارستگی بیندیشیم، در همین تاریخی که به ظاهر در نزد ما می‌باشد متوجه قلمروی از آن می‌شویم که خود را از نزدیک شدن به ما پنهان می‌کند و در عین حال در بستر همین انقلاب اسلامی و انتظار و وارستگی، ابعادی از خود را نشان می‌دهد و باز هم‌زمان عقب‌نشینی می‌کند. آیا این همان حقیقت نیست که در بستر سه‌گانه فوق در این زمانه قابل تجربه است و ما آن را یعنی حقیقت را «راز» می‌نامیم و انقلاب اسلامی را در بستر انتظار و وارستگی محل گشودگی آن راز می‌یابیم؟ از آن جهت که وارستگی و گشودگی در اینجا به یکدیگر تعلق دارند و امکان سکنی‌گزیدن در این تاریخ را در عین رازمندی به ما می‌دهند. این است آن بنیان جدیدی که می‌توانیم خود را در این زمانه بر مبنای آن، در فضایی که با شهادت و ایثار شهدا شکل گرفته، مستقر کنیم، با حضور در بینشی که همان زمان‌شناسی است، با شجاعت و جسارت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه».

انتظاری بیدارکننده و هوشیارانه

28- آری! در دل وارستگی، حقیقت به عنوان رازی که خود را می‌نمایاند و در همان حال عقب‌نشینی می‌کند، هرگز به خودی خود اتفاق نمی‌افتد، مگر آن‌که بتوانیم نسبتی با هستی خود برقرار کنیم و آن را در متن تاریخ احساس کنیم که در این زمانه آن تاریخ انقلاب

اسلامی است. در این حالت است که در انتظاری قرار می‌گیریم که درون ما را بیدار می‌کند و میدان گفتگو گشوده می‌شود، به سوی آنچه نمی‌دانیم چیست، ولی بیگانه از آن هم نیستیم، زیرا در ریشه‌ها و در تاریخ ما به صورتی بسی اجمالی حضور دارد. ایمان بیاوریم به گفتگو

**29-** وقتی بتوانیم به ذات انسانی خود به عنوان «وجود» نظر کنیم و نه به عنوان انسان، خود را در بیکرانه هستی می‌یابیم، بدون آن‌که بخواهیم چیز خاصی را در قرارگاه وجود اراده کنیم، ولی این نوع درک وجودی از خود می‌تواند سرآغاز تفکر باشد، تفکری که غیر از اراده است، و می‌توان آن را به تعبیر هایدگر «نااراده» نامید. حضوری که در آن مجال می‌یابیم در حالت انتظار قرار گیریم و به حقیقت هستی نظر کنیم. باشد که در دل آن انتظار به گفتگو و به آنچه در دل آن گفتگو پیش می‌آید، ایمان بیاوریم. کاری ناآشنا در حضوری که بدان عادت نکرده ایم ولی از حضور در آن ناگزیر هستیم. شرایط طلوع وارستگی

**30-** آیا در این مورد فکر کرده ایم که هر اندازه خود را در بستر حضور بیکرانه خود، از اراده‌های جزئی خود، به عنوان آرمان‌های فردی، فاصله بگیریم، به نوعی حضور در دل وارستگی و انتظار نزدیکتر می‌شویم؟ زیرا وارستگی موقعی طلوع می‌کند که ذات انسان به امری توجه کند که فوق آرزوهای زودگذر است و ما در آموزه‌های دینی تحت عنوان «طُولُ الْأَمَلِ» از آن نام می‌بریم. آیا برای ظهور انسان نهایی می‌توان به چنین بودنی فکر کرد؟ بودنی که انسان گرفتار سیطره ابژه‌ها تحت عنوان «طُولُ الْأَمَلِ» یا آرزوهای بلند دنیایی که بر جان او حکومت می‌کنند، نگردد؟

در روایت از رسول خدا «صَلُّوا لِلَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ» داریم که فرمودند: «إِنَّ أَشَدَّ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مِنْهُ أَتْبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ فَإِنَّ أَتْبَاعَ الْهَوَىٰ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ» بزرگترین چیزی که بر شما می‌ترسم؛ دو چیز است: یکی پیروی هوای نفس و دیگری طول امل، زیرا متابعت از هوای نفس نسبت انسان را با خداوند به هم می‌زند و آرزوهای بلند، حضور ابدی او را برایش به حاشیه می‌برد. و یا از حضرت علی «علیه السلام» داریم: «إِيَّاكَ وَ طُولَ الْأَمَلِ فَكَمْ مِنْ مَغْرُورٍ افْتَتَنَ بِطُولِ أَمَلِهِ» پرهیزید از آرزوهای بلند دنیایی، چه بسا افرادی که فریب خورده‌اند و به فتنه افتاده‌اند به سبب آرزوهای دنیایی‌شان. رسول خدا «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» می‌فرمایند: «إِيَّاكُمْ وَ التَّسْوِيفَ وَ طُولَ الْأَمَلِ فَإِنَّهُ كَانَ سَبَبًا لِهَلَاكِ الْأُمَّمِ.» شما را پرهیز می‌دهم از طول امل که موجب هلاکت اقوام است. همه این توصیه‌ها حکایت از آن دارد که باید خود را در حضور گسترده و گشوده هستی خود در نسبت به هستی مطلق نگه داریم که این بودن، تنها بودن اصیل است و موجب طلوع وارستگی حقیقی می‌شود. چشم انتظار چیزی که تصوری از آن نداریم

**31-** به این فکر کنیم که حاضرشدن در آن نوع وارستگی که در بستر حضور در تاریخ انقلاب اسلامی و با انتظار همراه است، کرداری است بسی والاتر از حالتی که جهان مدرن به عنوان انسان پیشرفته و فعال و صاحب اراده معرفی می‌کند، هرچند نمی‌توان آن نوع حضور را که حضور در توسعه‌یافتگی است، مد نظر قرار نداد، ولی وارستگی مد نظر ما از جهتی همراه است با گذار از اراده‌های جزئی و از این جهت بیش از آن‌که آنچه اراده می‌کنیم آشکار باشد، پنهان است، ولی هست و منجر به تفکر نسبت به هستی می‌شود و این با انتظار همراه است که

.....  
 امر ساده‌ای نیست. زیرا در چنین انتظاری چشم انتظار چیزی هستیم که تصویری از آن نداریم و از این جهت نمی‌دانیم چیست و به همین جهت از تصمیم‌گیری زودهنگام اجتناب می‌کنیم.  
 افقی غیر قابل تجربه و بسی والا

**32-** با نظر به درخت‌بودگی درخت و نه با نظر به خود درخت و یا با نظر به کوزه‌بودگی کوزه، از ابژه بودن آن‌ها فراتر می‌رویم و افقی مد نظر ما قرا می‌گیرد که چندان هم قابل تجربه نیست، در عین نظر به عرصه گشوده‌ای که مانند کوزه متعلق نگاه ما قرار نمی‌گیرد ولی میدان حضور ابژه‌ها می‌باشد، همچون انقلاب اسلامی، به عنوان افقی که جهت و سمت روبه‌روی ما را گشوده می‌دارد و با رویدادهایی پر می‌شود که آن رویدادها آینه روح افق تاریخی‌شان می‌باشند و در قلمرو گشوده افق انقلاب اسلامی قابل درک‌اند و نه اموری جدا و پراکنده.

اگر انقلاب اسلامی را عصری از اعصار «وجود» بیابیم، در این حالت نه‌تنها انقلاب اسلامی افقی است که رویدادهای تاریخی را در برگرفته، بلکه اگر به خود آییم ما نیز خود را در آن تاریخ احساس می‌کنیم، مانند هر رویدادی در این تاریخ، در افق این تاریخ یعنی در افق انقلاب اسلامی قابل درک هستیم، قلمروی که به سوی ما گشوده شده است و ما خود را در آن احساس می‌کنیم. زیرا هر امر تاریخی در آنچه به عنوان «قلمرو گشوده» رخ می‌دهد استقرار دارد و با فرستادن خود به سوی انسان، آن امر تاریخی انسان را در درون ذات انسان قلمرو می‌دهد. در بستر انتظارکشیدنی که در دل تاریخ پیش می‌آید، آن هم تاریخی که شهادت، جزء جدایی‌ناپذیر آن است با حضور حیرت‌انگیز مادران و همسران شهدا که گویا از شهدا بیشتر طالب شهادت فرزندان و همسران‌شان هستند، زیرا متوجه حضور در انتظاری شده‌اند که آن انتظار افق این تاریخ را مقابل‌شان می‌گشاید.

بشر جدید و ظرفیت حضور در تاریخ انقلاب اسلامی

**33-** ما در نظر به انقلاب اسلامی به واقع به دنبال افق گشوده‌ای هستیم که ما را احاطه می‌کند، بدون آن‌که چیز مشخصی باشد، ولی آن افق گشوده یعنی انقلاب اسلامی به عنوان تاریخی که ما را احاطه کرده، همه چیز را، تک به تک و در پیوند با یکدیگر، در خود به عنوان یک سکونت‌گاه گرد هم می‌آورد. با توجه به این امر آیا جز این است که انقلاب اسلامی از یک جهت افقی است گسترده و از جهتی دیگر سکونت‌گاهی است که همه‌چیز در این تاریخ در قلمرو گسترده آن حاضر است و معنا پیدا کرده؟ معنای انتظار و وارستگی در این قلمرو معنای خاصی است که تاریخ جهان مدرن از آن بی‌بهره است ولی بشر جدید نه‌تنها ظرفیت یافتن آن را دارد، بلکه ناخودآگاه به دنبال آن است تا از پوچی دوران‌ش‌رهایی یابد و این با خود، گشودگی برای امری گشوده که همان حضور در تاریخ انقلاب اسلامی است، برایش پیش می‌آید.

حکایت «مستوری» و «نامستوری» حقیقت

**34-** اگر بعضاً ملاحظه می‌کنید که «قلمرو گشوده»، خود را از ما پس می‌کشد و بیش از آن‌که در جهت مواجهه با ما پیش آید، از ما فاصله می‌گیرد؛ به جهت آن است که بازگوکننده و آشکارکننده حقیقت است و حقیقت در عین آشکارگی و ظهور، در خفاء و عدم آشکارگی است و راز شیدایی عارف نسبت به آن در همین است که حقیقت چون ماه نو خود را می‌نمایاند و چیزی نمی‌گذرد که رُخ برمی‌گیرد، امری که جناب حافظ را در بر گرفت و او را به سرودن این بیت کشاند که:

شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو  
ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و  
رو ببست

این حکایت حقیقت است، امری که بشر امروز سخت به آن نیاز دارد و به همین دلیل با هیچ چیز و با هیچ حرفی آرام نمی‌گیرد، مگر با امری که در عین نامستوری، مستور است و این تجلی ذات حقیقت است که با تفکری پیش می‌آید که «گشودگی» را به‌خوبی فهم و درک کرده است.

نسبتی که بین شهدا و انقلاب اسلامی پیش آمد

35- در نسبتی که با حقیقت پیدا می‌کنیم، آن‌گاه که با آن یعنی با حقیقت، در قلمرو گشوده انقلاب اسلامی مواجه می‌شویم، در آن صورت حقیقت، ویژگی ابژه‌ای را ندارد که در برابر ما قرار داشته باشد ولی در عین حال منزل و جایگاه استقرار همه اموری است که می‌توانند وجود داشته باشند، مشروط بر آن‌که آن‌ها را در آینه حقیقت مد نظر داشته باشیم، تا بتوانیم نسبت به آن‌ها بیندیشیم و فکر کنیم و از آن طریق به ذات تفکر نزدیک شویم، از طریق انتظار نسبت به آنچه در پیش است، انتظاری که هیچ ابژه‌ای ندارد، در عین منتظر بودن، منتظر چیزی بودن، ولی اگر چیزی را در ذهن خود تصور کنیم و انتظارش را بکشیم، عملاً در حضوری که با انتظار پیش می‌آید واقع نمی‌شویم. ما در حالت انتظار، گشوده به چیزی هستیم که حس انتظار از آن خبر آورده. مثل حضوری که نسبت به قرآن در مقام جامعیت در شب قدر برای انسان پیش می‌آید و هیچ‌کس نمی‌داند به طور مشخص آنچه با نزول «فرشتگان» و «روح» پیش می‌آید چیست، مگر بعد از آن‌که برای رسول خدا «صلوات الله علیه وآله» سوره‌های قرآن یکی بعد از دیگری نازل می‌شوند و حضرت، نسبت آن‌ها را با حضور شب قدری‌شان می‌یافتند، بدون آن‌که از قبل نسبت به آن سوره‌ها آگاهی داشته باشند و یا در افق انتظار آن حضرت، آن سوره‌ها معلوم باشد. این است معنای نسبتی که از طریق انقلاب اسلامی با حقیقت پیدا می‌کنیم تا با نظر به افقی که در پیش است، رویدادهای مربوط به انقلاب اسلامی که آینه‌های نمایانند حقیقت‌اند، فهم شوند و بتوانیم نسبت به آن‌ها تفکر نماییم. آیا می‌توان نسبتی را که بین شهدا و انقلاب اسلامی پیش می‌آید را در حضور لیلۃ القدری آن‌ها و طلب هرچه بیشتر به ظهور آمدن آنچه باید از اجمال

به تفصیل می‌آمد، دانست؟

راهی در راستای آشنایی با تفکر

36- اگر انتظار در دل گشودگی نسبت به «وجود» یا هستی پیش می‌آید، به همان معنای گستردگی و بیکرانگی «وجود» که با انتظار در این فضا، انسان خود را در سکونت‌گاهی بسی نزدیک احساس می‌کند. در این دوران ما این سکونت‌گاه را که متعین و در برگیرنده باشد و نه انتزاعی، کجا می‌یابیم جز در آغوش انقلاب اسلامی با خود گشودگی که این انقلاب در خود دارد و در حدّ یک اتفاق زودگذر محدود نمی‌باشد؟ به همان معنایی که حضرت روح الله (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند: «خداوند! ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند...» این یعنی انتظاری به وسعت و گستردگی ذات انسان و حقیقت وجود، زمانی که متوجه باشیم به واسطه حس انتظار به درون «وجود» رها می‌شویم، و در نتیجه با تفکر که همان تفکر در «وجود» است، آشنا می‌گردیم.

استقرار در راهی که مقصد به حساب می‌آید

37- ما با حضور در انقلاب اسلامی بی آن‌که بدانیم منتظر چیزی هستیم که هست و می‌توانیم انتظار نسبت به آن را در خود احساس کنیم، بدون

آن‌که لازم باشد از چیزِ معینی سخن بگوییم ولی در عین حال در قلمرو کلمات سیر می‌کنیم تا آن کلمات اشاره‌ای باشند به آنچه در خود احساس می‌کنیم و نسبت به آن می‌توان وارستگی داشت و گفتگویی را به میان آورد که به جای گفتگو از ابژه‌های مد نظر، تفکر به هستی آن چیزی باشد که باید مورد گفتگو قرار گیرد، گفتگویی که تفاوت چندانی با سکوت ندارد، مانند حرکت در راهی که با استقرار همراه باشد و همچنان در آن راه، راه خود را ادامه دادن، نوعی بودن و احساس هستی است و این یعنی باز انقلاب اسلامی و باز انتظار و باز وارستگی، در بستر تفکر نسبت به حقیقت هستی. راهی که در واقع مقصد هم به حساب می‌آید. «گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی». آری! اگر نیک بنگری همین رفتن و باز رفتن، خودش نوعی رسیدن است، به همان معنایی که از خدا می‌خواهیم ما را به «صراط مستقیم» هدایت کند.

حضور آخرالزمانی و حضور در قلمرو توهم محض و حقیقت محض

**38-** اگر وارستگی همان انتظار است و انتظار به گشودگی مربوط می‌شود که همان قلمرو گشوده هستی یا «وجود» است، بدین ترتیب «انتظار» مجال می‌دهد تا هر آنچه در عالم وجود دارد به عنوان صورتی از هستی بر ما آشکار شود و ما با آن‌ها رابطه‌ای حقیقی پیدا کنیم. این است آن فضایی که انقلاب اسلامی با افق گشوده‌اش، جهت تولد انسان آخرالزمانی در حال زمینه‌سازی است، تولد انسانی که با همه چیز رابطه حقیقی پیدا می‌کند، در مقابل ظلماتی که انسان‌های آن تنها با غیر حقیقی‌ترین توهمات رابطه دارند. آیا ما با هستی خود در شرایطی بس خطرناک قرار نداریم که هم می‌توانیم در قلمرو گشوده هستی وارد شویم و هم می‌توانیم به کلی در قلمرو وهم قرار گیریم؟ آیا این همان حکایت آخرالزمانی این عالم نیست، با حضور در دو قلمرو گشوده که یکی حقیقی است و دیگری توهمی و دروغین، دروغینی که گشودگی آن اجازه فکرکردن به دروغین‌بودن آن را به هرکس نمی‌دهد، مگر آن کسی که نسبت خود را با هستی خود به میان آورده باشد؟  
رهایی از رنج بی‌تاریخی

**39-** با توجه به اینکه وقتی رابطه با چیزی، رابطه حقیقی می‌شود که آن رابطه نسبت به وجود آن چیز صورت بگیرد و این رابطه با حضور در فضای قلمرو گشوده «وجود» و در حال انتظار پیش می‌آید، آن هم انتظار به سوی افقی که خود را پنهان نگه می‌دارد و ما زمانی درون قلمرو گشوده «وجود» حاضر می‌شویم که در درون همان افق حاضر شویم که پنهان است، تا وارستگی سر برآورد و انسان ذات خود را در آرامشی که «نااراده» است احساس کند، با حضور در قلمرو تاریخی که انسان بدان تعلق دارد و می‌تواند از آن آن تاریخ شود و از رنج بی‌تاریخی رهایی یابد. با توجه به این امور می‌توان ظرفیت انقلاب اسلامی را نسبت به انسانی که در این تاریخ قابل ظهور است، مد نظر داشت.  
تفکری که از طریق انتظار پیش می‌آید

**40-** اگر ما به چیزی تعلق داریم که منتظرش هستیم، جز این است که ذات چنین انتظاری تنها در قلمرو گشوده تاریخ صورت می‌گیرد که گاه و بی‌گاه خود را به سوی ما می‌گشاید تا استقرار و وارستگی خود را در آن تجربه کنیم؟ اگر چنین است پس در واقع ما «تفکر» را در همان حالتی که در ما پیش آمده است، تجربه کرده ایم. تفکری که خود را از طریق انتظار حاضر می‌کند. در این مورد باز به آن فراز از دعای صباح نظر کنید که در خطاب به حضرت حق گفته می‌شود: «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ». ملاحظه می‌کنید که او خودش را با خودش می‌نمایاند،

یعنی ذاتی که هیچ‌چیز خاصی نیست ولی هست و درک او به درک او است و این همان تفکری است که خود را از طریق انتظار حاضر می‌کند، آن هم انتظاری که هیچ ابژه‌ای در آن مد نظر نیست. اصیل‌ترین نحوه حضور تفکر

**41-** آیا ذات تفکر برای انسان قلمروی را نمی‌گشاید تا انسان وارستگی را در خود تجربه کند و به استقرار سراسر آرامش‌بخش دست یابد؟ برای رسیدن به چنین تفکری تنها باید «وجود» مد نظر آید و «وجود» نیز گشودگی خود را در امری که ابژه خاصی نیست به ظهور می‌آورد که همان تاریخ است و امروز آن تاریخ، انقلاب اسلامی است که آینه حضور خداوند است، بدون آن‌که خداوند ابژه خاصی باشد. یعنی به تعبیر دعای صباح، او «یا مَنْ قَرَّبَ مِنْ خَطَرَاتِ الظُّنُونِ وَ بَعْدَ عَنْ لَحَظَاتِ الْعُيُونِ» دور و ناپیدا است از لحظات و توجهات چشم‌ها. آیا حضور در چنین حالتی اصیل‌ترین نحوه حضور تفکر نیست؟ سؤالی است که باید با متانت منتظر ماند تا پاسخ آن به خودی خود به ظهور آید، پاسخی که ما را در نسبت با هر چیز با «وجود» آن چیز مرتبط می‌کند که همان خالصانه‌ترین ارتباط است با هر چیز از طریق ذات انسانی‌مان که همان «بودن» و یا «وجود» ما می‌باشد.

راهی برای حضور در تاریخ انقلاب اسلامی

**42-** آیا می‌توان انقلاب اسلامی را به عنوان وجهی از قلمرو «وجود» که رو به سوی ما دارد در نظر بگیریم و معتقد باشیم حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به افقی نظر داشت که انقلاب در آن افق در حال شکل‌گیری بود، ولی به دست حضرت روح‌الله؟ با توجه به این امر می‌توان گفت انقلاب اسلامی از جهتی متعلق به حضرت امام هست، ولی امری نبوده که ابژه حضرت امام باشد و در عین حال، نقش اثرگذاری امام را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. شاید از این نظر ما هنوز نتوانسته‌ایم در فضای انقلاب اسلامی پا بگذاریم، لازمه آن نظر به ذات خود و سکونت در تاریخی است که حضرت امام مظهر آن بودند. بنده غفلت از این حضور را محرومیت بزرگی می‌دانم که خطر فروافتادن در ظلمات آخرالزمان را در خود دارد، مثل ریزش‌های انقلاب که حتی دشمنی استکبار را فراموش کردند، زیرا نتوانستند از فرهنگ «خودپسندی و شهرت» به فرهنگ «ایثار و از خودگذشتگی» که رهبر معظم انقلاب بر آن تأکید دارند؛ تغییر جهت دهند.<sup>4</sup>

بالقوه‌گی‌های انقلاب اسلامی

**43-** بالقوه‌گی انقلاب اسلامی به ما گوشزد می‌کند که چه راهی را در پیش داریم و ما باید بیش از هر چیز به بالقوه‌گی‌های انقلاب نظر کنیم، انقلابی که مستعد تولد انسانی است که آن انسان در بستر حضور بیکرانه وجود خود و استقرار در انتظار و وارستگی حاضر است. با نظر به بالقوه‌گی‌های انقلاب اسلامی است که معلوم می‌شود ما چه چیزهایی را می‌خواهیم و چه چیزهایی را به جهت توهمی و غیر واقعی‌بودنش نمی‌خواهیم. اینجا است که از انقلاب به عنوان تاریخی صحبت می‌کنیم که بالقوه‌گی‌هایی دارد و برعکس جهان مدرن که به تمامیت خود رسیده و با طرح آرزوهای غیر واقعی در حال فریب‌دادن مردمان است، مردمانی که با روحیه آخرالزمانی و ایمانی که به آزادی دارند آماده و مشتاق شنیدن حضور دیگری هستند که حکایت حضور نهایی انسان است و آن توحیدی است که در دعای صباح در خطاب به حضرت حق گفته می‌شود:

«فِيَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ وَ قَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ»<sup>5</sup> توحیدی که هیچ چیز برای انسان نمی‌گذارد مگر بودنی که عین فقر و ربط است. این همان حضور حیرت‌انگیزی است که رسول خدا «صلوات الله علیه و آله» در طلب آن بودند و از حضرت حق تقاضا کردند: «رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا» این است صادق‌ترین حضور در نزد خود.

انقلاب اسلامی و چشمه‌هایی که در انسان طلوع می‌کند

**44-** مسئله اصلی ما در این گفتارها در این سؤال نهفته است که بین صحبت ما در مورد انقلاب اسلامی در این تاریخ با آنچه واقعیت انقلاب است چه اندازه ارتباط هست؟ برای جواب به این سؤال به خودمان باید نسبت به قلمروی که این انقلاب به عنوان قلمروی گشوده مقابل ما می‌گشاید، فکر کنیم که چگونه انقلاب اسلامی ما را در هستی و ذات خود حاضر می‌کند، هستی و ذاتی که از جهتی هست و از جهتی هنوز نیست، یعنی هستی همراه با انتظار که همان «ینابیع» و چشمه‌های خشوعی است که در انسان طلوع می‌کند تا نسبتش با حقیقت از هر حجابی مبراً گردد و در درک مشیت الهی معلق به عزّ قدس او باشد<sup>6</sup> که همان «نااراده» است ولی پوچی نیست، نوعی از حضور است که در این فضا می‌توان به سوی آن جلو رفت، همراه با شکیبایی.

انقلاب اسلامی، راهی به سوی حضور عرشی

**45-** وقتی وجود خود را در قلمرو انقلاب اسلامی احساس کنیم، در واقع در جایی که باید در آن سکنی گزیده باشیم حاضر می‌شویم، تا بدون هرگونه شتابزدگی همچنان بیشتر و بیشتر در نزد وجود بیکرانه خود حاضر شویم و متوجه شویم تبیین علمی آنچه به صورت ابژه به آن‌ها علم داریم، تنها وجهی از وجوه آن است تا مقدمه‌ای باشد برای درک آن در افق وجود. مثل مواجهه رسول خدا «صلوات الله علیه و آله» با قرآن که بر آن حضرت نازل شد و آن حضرت جناب جبرائیل را با هفتصد بال در افق نظاره کردند، همچون آینه‌ای که در عین صورت‌بودن، معنا است و حضرت در آن حالت در جایی که باید سکنی بگزینند، قرار گرفتند و از ارض تا عرش گسترش یافتند. معنای کلمات قرآن یکی از آن وجوهی است که ما را آماده می‌کند تا با حضور عرشی قرآن مانوس شویم، مثل رخدادهایی که در تاریخ انقلاب اسلامی به عنوان کلمات آن رخداد عرشی به ظهور می‌آیند تا ما را آماده حضور عرشی خود کنند. پس ما با تبیین علمی موضوعات تنها به حضور آن‌ها در عالم آگاه می‌شویم و نه آن‌که گمان شود با معنای کلمات قرآن در حضور عرشی آیات سکنی می‌گزینیم، مگر آن‌که در هر مورد آن امور را در نسبت وجود خود با هستی فهم کنیم، در تاریخی که به ظهور آمده‌اند و با ما نسبت برقرار کرده‌اند.

نسبت شریعت الهی با ذات حقیقت

**46-** در فضای تجلی ذات حقیقت چه نوع مواجهه‌ای به همان معنای حضور عرشی در نسبت با حقیقت از ما باید در میان باشد تا در نسبت‌مان با حقیقت همه ابعاد وجودی ما از آن بهره‌مند شوند؟ در مواجهه با این سؤال است که شریعت الهی جایگاه خاصی نزد ما پیدا می‌کند به

<sup>5</sup> ای آن‌که در عزّت و بقا یگانه‌ای و بر بندگانت چیره ساخته‌ای مرگ و نیستی را.

<sup>6</sup> در مناجات شعبانیه از خداوند تقاضا می‌کنیم: «وَ أَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَمُوتَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» و روشن ساز دیده‌های دل ما را به نوری که به آن نور تو را مشاهده کند. تا آن‌که دیده بصیرت ما حجاب‌های نور را بر درد و به نور عظمت واصل گردد و روح‌های ما در حالت معلق در عین آزاد از هرگونه هویتی، به مقام قدس عزت در پیوندند.



معنای ایستادگی یا صبری بیکران جهت سکنی‌گزیدن در وجودی که ما با وجود خود در آن حاضریم و آن در نزد ما می‌باشد. حضوری که کوچکترین «ریا» آن را بر باد می‌دهد و انسان را از آن نوع بیداردلی که او را در ذات خود مقیم کرده، محروم می‌نماید و از تعلقی که باید به خود بیکرانه و اکنون‌مان داشته باشیم، باز می‌دارد. در حالی‌که روشن شد و دانستیم اگر انسان بدون حضور در ذات خود در خود ببرد، هیچ قلمرو گشوده‌ای که موجب انتظار و وارستگی شود برایش به میان نمی‌آید، چه برسد به این‌که او بخواهد خود را در شرف حضور تاریخی‌اش که توحید تجلی یافته و بالفعل است؛ درک کند که نهایی‌ترین حضور است به وسعت حضور خود در جهان، علاوه بر حضور خود در خود. شریعت الهی، بستر انس با حقیقت

**47-** حتماً ملاحظه دارید مادامی که ما بر آن باشیم تا ذات انسان را در نزد خود مفهوم‌سازی کنیم به هیچ وجه نمی‌توانیم درکی وجودی از خود داشته باشیم و نسبت هستی خود را با قلمرو هستی بیکرانه گشوده احساس نماییم که نحوه‌ای از انس و ارتباط با حقیقت است که در مسیر رعایت ابعاد مختلف شریعت الهی برای انسان پیش می‌آید. مانند آنچه برای حضرت زهرا «سلام‌الله‌علیها» از طریق عبادات آن‌چنانی پیش می‌آمد و منجر به حضور و شعور همه‌جانبه آن حضرت در عالم هستی شد، از درک جریان‌های تاریخی زمانه گرفته تا ارتباط با فرشته مقرب الهی پس از رحلت رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه و آله».<sup>7</sup> از این جهت است که باید متوجه بود نیاز ذات انسان به حقیقت در پرتو حضور در شریعت الهی متعین می‌شود و انسان در آن حال احساس می‌کند جواب خود را در راستای انس با حقیقت به دست آورده است، در عین تشکیکی‌بودن جلوات حقیقت نسبت به انسان.

گفتگوی سینه‌های شرحه شرحه از فراق

**48-** انسان با سکنی‌گزیدن در سرچشمه وجودی خود و با حاضر شدن در قلمرو گشوده هستی، خود را در دورترین و اصیل‌ترین دانایی و به صورت اجمالی، احساس می‌کند و به تفکر می‌نشیند و این همان وارستگی است که می‌تواند انسان را در طولانی‌ترین انتظار وارد کند، به معنای حضور در علم اولین و آخرین.<sup>8</sup> و این همان واگذار کردن امور است به خداوند، که اتفاقاً بشر جدید در تب و تاب آن است و به همین جهت به هر جمعیتی نالان می‌شود و جفت بدحالان و خوش‌حالان می‌گردد از اصل

<sup>7</sup> در کتاب اصول کافی و در بحار آمده است که از زمان رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله تا روز شهادت فاطمه زهرا علیها‌السلام، جبرائیل با حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام مراوده، یعنی رفت‌وآمد، داشته است. از حضرت صادق علیه‌السلام داریم «وَقَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جِبْرِئِيلُ عليه‌السلام يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عِزَاءً مَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخَيِّرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخَيِّرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا» «بحار الانوار»، ج 43، ص 79» هفتاد و پنج روز از وفات پیامبر اکرم بر فاطمه زهرا علیها‌السلام گذشت. در این مدت برای در گذشت پدر خود بسیار غمگین بود، جبرئیل برای تسلیت او می‌آمد و با او آرامش خاطر می‌بخشید و از وضع پیامبر اکرم و جایگاهش برای او صحبت میکرد و آنچه بر سر فرزندان آینده‌اش می‌آید به او اطلاع می‌داد.

<sup>8</sup> به گفته‌ی حضرت علی علیه‌السلام؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله در هنگام احتضار، کلید هزار باب از علم را به حضرت علی علیه‌السلام می‌دهند. ابن عباس می‌گوید: «سَمِعْتُ مِنْ عَلِيِّ عليه‌السلام حَدِيثًا لَمْ أَذْرَ مَا وَجْهُهُ وَ لَمْ أَنْكَرْهُ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه و آله أَسْرَ إِلَيَّ فِي مَرَضِهِ فَعَلَّمَنِي مِفْتَاحَ أَلْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ كُلَّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ». (کتاب سلیم بن قیس الهلالي، ص 801) حدیثی از علی شنیدم که چیزی از آن نفهمیدم ولی انکارش هم نکردم. شنیدم که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله در بیماری‌اش کلید هزار باب از علم را به من به صورت سَرِّ داد که از هر بابی هزار باب باز می‌شد. این یعنی تجلی یک حقیقت اجمالی از طریق رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله به جان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت علی علیه‌السلام باید آن را تفصیل دهند، مثل این‌که در شب قدر به قلب افراد آماده، حقایق را به صورت اجمالی می‌دهند و کلیت نور هزار ماه به آن‌هایی که آمادگی دارند می‌رسد و به کمک آن نور اجمالی باید تمام سال را ظرف ظهور تفصیلی آن حقیقت بکنند.

خود که مقام وجودی‌اش می‌باشد نسبت به وجود که همان «نیستان» است، جدا شده بهره‌ای از حضور در آن جمعیت‌ها نبرده است. در حالی‌که سرّ او از ناله او که همان طلب سرّ است، دور نیست.<sup>9</sup> مشککش ظاهربینی است و ابژه‌کردن مخلوقات، یعنی «لیک چشم و گوش را آن نور نیست» و به همین جهت گفتگویی صورت نمی‌گیرد، گفتگویی که لازمه‌اش احساس دوری از حقیقت است - در عین توجه به وجود اجمالی حقیقت در قلمرو انتظار- که باید در طرفین گفتگو پیش آید و آن همان سینه شرحه شرحه از فراق طرفین است تا بتوانند شرح درد اشتیاق نسبت به حقیقت را با همدیگر در میان بگذارند. کدامین نشست است که پس از اتمام آن نشست حاضران جلسه تنها احساس کنند باید همچنان انتظار بکشند، به جای آن‌که به مطلبی برسند که برای آن‌ها آموختنی بوده؟ حقیقت، حضوری که در عین نزدیکی دور است

**49-** آیا تا حال ما در نسبت با حقیقت، نزدیکی و دوری آن را یکجا احساس کرده ایم؟ که در عین نزدیکی و از همان جهت که نزدیک است دور باشد؟<sup>10</sup> آیا تفکر، نوعی رابطه با حقیقت از همین جهت نیست که امری را می‌یابیم که در عین یافتن و فهمیدن آن امر، همچنان باید در افقی که آن امر می‌گشاید به انتظار هرچه روشن‌تر شدن همان امری بود که در پیش است؟ تفکر در این رابطه نوعی رابطه بین این نزدیکی و آن دوری است یعنی حضور در نزدیکی که دور است و گفتگو یعنی به حضور آوردن موضوع یا موضوعاتی که در عین نزدیک شدن که حاصل آن گفتگو است، همچنان دور است و باید باز در باره آن فکر کرد، بدون آن‌که از جایگاه حضور اکنونی خود خارج شویم. راستی اگر خداوند آن اندازه به ما نزدیک است که از ما به ما نزدیکتر است، به سوی او رفتن، همان «رفتن به درون نزدیکی» نیست؟ مانند قدم زدن در راهی که مقصدمان همان راه است و یا مثل حضور در تاریخی که مقصدمان همان حضور تاریخی است که ماورای اراده فردی خودمان می‌باشد ولی می‌توان ذیل آن اراده‌ای که خداوند در تحقق آن تاریخ اراده کرده است، خود را حاضر کرد.

بستر آزادی بشر جدید از نیستانگاری

**50-** در موضوع پیوند انسان با هستی و روبه‌رو شدن با قلمرو گشوده‌ای که هیچ ماهیتی ندارد، همان پیوند و آن قلمرو گشوده ما را خود به خود به اهمیت آزادی به عنوان اراده‌ای که باید بی‌نهایت را مد نظر قرار دهد، می‌برد و این بستر آزاد شدن انسان جدید است از نیستانگاری یا نیهیلیسم که همه چیز را می‌خواهد و می‌تواند آن را که هستی است انتخاب کند تا همه چیز را انتخاب کرده باشد، هرچند در ابتدای راه باشد و با انتظار و وارستگی و با امید، ارتباط با بی‌نهایت را در خود احساس کند. امری که بشر جدید را از خاستگاه اراده معطوف به قدرت آزاد می‌کند و متوجهش می‌کند باید در هستی بیکرانه و اکنون خود حاضر شود و او را آماده حضور در آغاز دیگری از تاریخ کند که با حضور در انقلاب اسلامی شروع می‌شود. حضوری فراتر از آن‌که انسان‌ها بخواهند با اراده خود جهان خود را بسازند، در حالی‌که با حضور و انتظار که نوعی عبور از آن اراده است، خود را به سوی «نااراده»، می‌یابد، با همه گستردگی که دارد. این همان عبور از اعمال قدرت سوژه است، سوژه‌ای که می‌خواهد فراتر از همه چیز باشد و این در

<sup>9</sup> - سرّ من از ناله من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست

<sup>10</sup> - به همان معنایی که قرآن در نظر به حضور حضرت حق می‌فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ» (حدید/3)

واقع با حاضرشدن در معرض حقیقت که به سوی انسان می‌آید قابل تحقق است.

مسئولیت انقلاب اسلامی در تغییر سرنوشت بشر

51- اگر بپذیریم تکنولوژی طریقی است که از آن طریق اراده‌هایی مانع می‌شوند تا پدیده‌های عالم توأم با یکپارچگی‌شان آشکار شوند و همه موجودات عالم به نحوی در حدّ ذخیره انرژی فروکاسته می‌گردند، حتی انسان‌ها کارگزار تکنولوژی می‌شوند. آری! اگر چنین است و اگر متوجه این امر باشیم، آیا نباید به مسئولیت تغییر سرنوشت بشر که خداوند از طریق انقلاب اسلامی اراده کرده است فکر کرد؟ که البته این اراده‌ای در مقابل اراده نیست، بلکه حضور در هستی و همسویی با آن است در توجه به حوالت تاریخی این دوران و با نظر به نحوه بودنی که انسان در این جهان متوجه دام نیهیلیسم باشد. این در عین آن‌که اولین قدم است، ولی امر مهمی است و بشر جدید به سبب رنج فراوانی که از آن می‌برد، آماده استقبال از این اولین قدم که توجه به دام نیهیلیسم است، می‌باشد. البته در صورتی که انسان مطمئن شود بنا نیست ما با توصیه‌های روانشناسانه و بدون حاضرکردن او در تاریخی دیگر، احساس پوچی او را پنهان کنیم.

معنای «ما می‌توانیم»

52- با توجه به آنچه گذشت آیا می‌توان در انتظاری که نظر به قلمرو گشوده هستی دارد، در عین روحیه توکل و توقع‌نداشتن، گرفتار کناره‌گیری انفعالی نشد؟ و به حضوری دست یافت که به ما از قول خداوند در حدیث قدسی خبر داده‌اند: «لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْإِثْمِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَأَكُونُ أَنَا سَمَعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ» تقریبی که سمع انسان خدایی می‌شود و خداوند است که در هستی چنین انسانی می‌شنود و می‌بیند و سخن می‌گوید و انسان چنین حضوری را که حضور خداوند است نزد خود خداوند، در خود احساس می‌کند.

آیا این نوع تقرب همان حضوری نیست که انسان را در بیکرانه خود متوجه انتظاری می‌کند که همان اندیشیدن به «وجود» است؟ و این، همه‌ی برخورداری و دارایی است، زیرا همه‌ی بقاء است، به معنای حقیقی کلمه. بودنی که انسان در هر صحنه‌ای برای باقی‌بودن بر آن، خود را حاضر می‌کند تا هرچه بیشتر خود را تجربه کند، بدون انگیزه‌های خود، فعالیت‌ی والا و گشودگی‌ی راسخ و خود گشوده به سوی گشودگی که بیرون از خود نیست که به صورت ابژه در آید. این یعنی «ما می‌توانیم». زیرا فهمیده‌ایم به چه سویی باید حاضر شویم تا با بنیان و وجود هر پدیده‌ای در متن هستی‌اش در بستر تاریخی آن حاضر گردیم و بفهمیم «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». زیرا هستی استکبار در مواجهه با هستی حقیقی، توهمی بیش نیست و این یعنی تفکر حقیقی که در هستی و «وجود» ریشه دارد. درک آنچه گذشت، درک حضور بشر جدید است و مواجهه‌ای که می‌توان با آن داشت و نیز درک موقعیت تاریخی خود که همان جمع «ایران تاریخی» و «اسلام بالنده» است در بستر انقلاب اسلامی و مسئولیتی که نسبت به نقش کلان خود در جهان امروز بر دوش خود باید احساس کنیم، تا ابعاد نهفته هستی خود را بیش از پیش احساس نماییم به عنوان آخرین انسان در آخرین دوران.

این یعنی حضور در جهان مخلوقات بدون ابژه‌کردن آن‌ها

53- با نظر به گشودگی هستی و در دل انتظار، آنچه از آن طریق به سوی انسان می‌آید انسان را به نقش‌آفرینی تاریخی فرا می‌خواند، مثل وقتی وجود به سوی قوه متکلمه انسان می‌آید تا انسان هستی را از طریق زبان آشکار کند. هستی آن‌گاه که به سوی انسان آمد و قلمرو گشوده خود را به سوی وجود انسان گشود، انسان را طوری وارد قلمرو خود می‌کند و به او قلمروی را عطا می‌کند که می‌تواند وارد ذات وجودی مخلوقات شود که همان درک اسمای الهی است و نسبتی که آن اسماء با مخلوقات دارند این یعنی حضور در جهان مخلوقات بدون ابژه‌کردن آن‌ها. آیا این نوع رابطه بین انسان و هستی همان استجابیت دعای رسول خدا «صلوا لله علیه و آله» نیست که عرضه می‌داشتند: «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ» تا اشیاء را آن‌طور که هستند که همان بودن وجودی آن‌ها است، بنگرند؟ این همان رؤیت اسمائی اشیاء است و رابطه حکیمانه‌ای که باید با آن‌ها داشت در مراقب انسان با ذات خود تا گرفتار فروافتادن در میان مخلوقات نگردد، در عین روزمزه‌گی‌های بی‌هدف، بلکه صحیح‌ترین رابطه با پدیدارها و رخدادها برقرار می‌شود به معنای پدیدارشناسانه‌ای که اجازه دادن است به اشیاء که همان‌طور که هستند، باشند. در این حضور، انقلاب اسلامی به عنوان مظهر اراده الهی و توحید ربّانی، خود را به طرز معناداری نشان می‌دهد، بدون آن‌که ملعبه دست سیاست‌بازان بگردد.